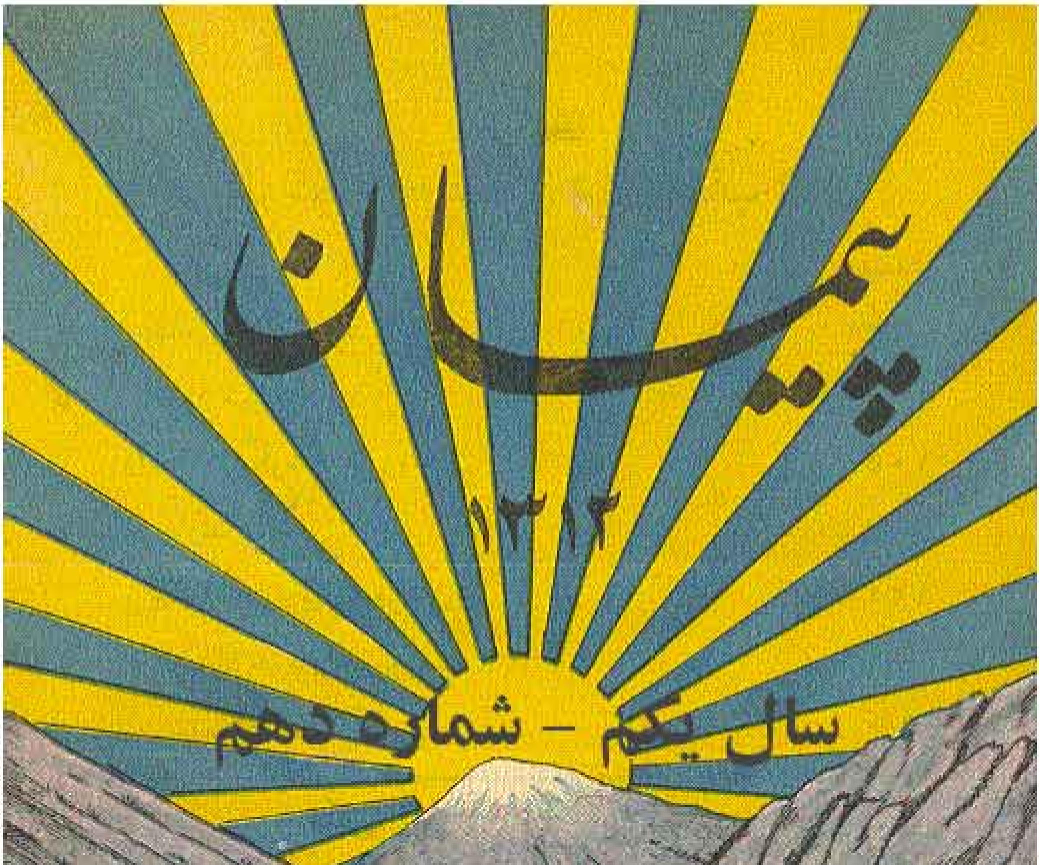

پیمان
۱۳۱۲
سال یکم - شماره دهم



پیمان

۱۳۱۴

شماره دهم ۱۵ فروردین ماه ۱۳۱۴ سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ »

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

تکفروشی پیمان

تهران کتابخانهای طهران وخاور ومهر

تبریز کتابخانه سروش

رشت تجارتخانه یک کلام

اهواز آقای نقشینه

اردبیل نزد آقای فیضی

رضاییه نزد آقای میرمحمدحسین کسرایی

نسخه ای دو ریال (دو قران)

پیمان

۱۳۱۲

شماره دهم ۱۵ فروردین ماه ۱۳۱۳ سال یکم

آزادی کار

– ۲ –

آزادی کار عامل سترگی در آسایش جهانیان است.
عاملی است که چیزی جانشین آن نمی تواند بود.

آزادی کار برای شرقیان حکم آب را دارد برای ماهیان دریا یاحکم هوارادارد برای آدمیان چنانکه ماهیان درآب زندگی میکنند ولی آن را درنمی یابند و هنگامی خواهند دریافت که ازآب بیرون آمده برروی خاك و ریگ بجست و خیز پردازند و چنانکه آدمیان هوارا که زنده آن هستند در نمی یابند و زمانی نیك درمی یابند که ازان بی بهره شوند شرقیان هم امروز در سایه «آزادی کار» خوش وآسوده زندگی مینمایند ولی آنرا درنمی یابند ونتیجه این درنیافتن است که میکوشند خودرا از آن بی بهره سازند.

ما برای آنکه این معنی درست روشن گردیده هر کسی آن را دریابد مثلی یادمیکنیم.

همه میدانیم که سالانه بشهر تهران چندصد هزار خروار گندم و آرد از آبادیهای بیرون شهر یا از جاهای دیگر آورده شده بهمان‌اندازه یا اندکی کم بیش برنج از مازندران و گیلان میرسد. میزان تخم مرغ و روغن و شیر و لپه و نخود و دیگر دانگیها و میوه های گونا گون تابستانی وزمستانی را جزخدا کسی چه‌داند. چیت‌وفاستونی و دیگر گونه پارچها و بلور ابزار وآهن ابزار و کفش و کلاه که از اروپا و هند و ژاپون و ازدیگر شهر وخاکها باندازه گزافی میآید نیز آن حال‌را دارد.

یکایك چه بشماریم: اگر کسی روزی‌را در دم یکی ازدروازه‌ها بسر دهد او خواهد دانست که چه اندازه مال از خوردنی و پوشیدنی و بکار بردنی از بیرون باین شهر میآید. پیاپی ستوران و اتومبیل های بارکش است که از یکسوی پربار و انباشته درون آمده و از سوی دیگر بی بار و تهی بیرون میرود.

نیز درخود شهر سالانه ملیونها جفت کفش و صدها هزار کلاه و صدها هزار ذرع پارچه و مانند اینها درست میشود.

اگر یکایك این خوردنیها و پوشیدنیها و ابزارهای بکار بردنی را بشماریم چند صفحه فهرست آن خواهد بود.

کنون میپرسیم: آیا اینهمه خوردنی و پوشیدنی و بکار بردنی بکجا میرود؟! خواهید گفت بخانها تقسیم‌شده هرخانواده‌ای کم یابیش بهره از آن می یابد.

میپرسیم: آیا مباشر این تقسیم کیست؟.. شاید شما محتاج اندك اندیشه باشید تاپاسخ این پرسش را بگویید. ولی ما پاسخ آن را آماده داریم و میگوییم «آزادی کار».

باینمعنی که هر کسی بکاری یا پیشه‌ای چسبیده از راه آن کاراست که کم یا بیش از خوردنیها و پوشیدنیها و دیگر نعمتهای جهان رسدی می‌یابد مثلا شاگرد کفشدوزی بامداد از خواب برمیخیزد و تهیدست است که اگر بآنحال بماند از روزی آن روز بی بهره گردیده گرسنه خواهدماند. ناگزیر بیرون آمده بدکان کفشدوزی رفته بکارمیپردازد. دراین میان روستایی باچند بارآرد به شهر درآمده آرد رابنانوا فروخته پول آنرا برداشته ببازار می‌آید وبدکان کفشدوز رسیده ازهمان پولها جفتی کفش برای خود می‌خرد. کفشدوز پول را گرفته قدری از آن را برای خود نگاهداشته قدری را بشاگرد می‌پردازد. شاگرد پول گرفته بدکان نانوا رفته از آن نان پخته‌شده از آرد روستایی خریده ناهارمیخورد.

این یك مثل ساده و کوچکی است از چگونگی عوض شدن کارها با یکدیگر و بهره‌مندی هر کسی ازخوردنیها و پوشیدنیها و مانند آنها از راه « آزادی کار ».

اگرآزادی کار نباشد درشهری همچون تهران تقسیم‌خوردنیها و پوشیدنیها ودیگر چیزها رامیانه مردم‌هزار کس هم نمیتواند عهده‌دار شود. مثلا اگر بگوییم: روزانه در این شهر دویست خروار نان پخته میشود و شماره مردم شهرراهم یك کرور بگیریم بس روزانه‌آن مقدار گزاف نان میانه این گروه انبوه مردم بخش می‌یابد بی آنکه کسی دست اندر کار چنین تقسیم شگفت و شگرفی بوده باشد. اینست معنی آزادی کار: اینست آن عامل سترگ آسایش که ما از آن سودها می‌یابیم ولی قدر آنرا نشناخته می کوشیم که آنرا از دست دهیم.

اینست آن نعمت گرانبها که اگر ازمیان برداشته شود دریکسوی گندم صدهزارها خروار درانبارها انباشته شده خواهد پوسید. ازسوی دیگر هزارها مردم گرسنگی کشیده در حسرت یکمشت گندم جان خواهند داد. چنانکه این حال امروز در اروپا پیش آمده.

در همان مثل کفشدوز اگر فرض کنیم در تهران کمپانی برپا شده کارخانه کفشدوزی بزرگی بنیاد نهاده ناگاه آغاز کار کند و در یکهفته چندین برابر نیاز مردم کفش بیرون بریزد و کفشگران ناچار شوند که دست از کار کشیده دکانها را به بندند ناگزیر است که همه آنان از استاد و شاگرد بیکار مانده پول بدست نیاورده دسترس بخریدن نان که نخستین دربایست زندگانیست نداشته و گرسنه وبدبخت چشم براه مرگ خواهند داشت. ازآنسوی آن اندازه گندم که خوراك آنان بوده روزانه بی مصرف مانده در انبارها انباشته شده خواهد پوسید.

اینکه می شنوید در اروپا درهر کشوری ملیونها مردم گرسنه اند می شنوید که گرسنگان لشکر آراسته با پای پیاده و شکم تهی ازشهر های دوردست بپایتختها سفر می کنند و باصد گونه رسوایی درآمده و باصد گونه رسوایی درمیروند می شنوید که مردم از گرسنگی خودکشی می نمایند می شنوید پدران خانه خودرا درچیده فرزندان خودرا بکوچها سرمی دهند و تنها دریك شهر نیویورك سیصدهزار بچه کوچه گرد وبدبخت هست می شنوید در پاره شهرها مردم جرم میکنند تا بزندان رفته هفته ای دوبار ازآبگوشت آنجا لب ودهان بچربی بیالایند ـ این گرسنگی ها را که می شنوید نه پندارید که در اروپا یا درآمریکا از آسمان نباریده ویا از زمین نروییده و ازخشکسالی گرسنگی پدید آمده!

بلکه در همانحال که در یکسوی این گرسنگیها و رسواییها در کار است و فریاد گرسنگان بلند می باشد درسوی دیگر غله را از فراوانی آتش می‌زنند. قهوه را از انبوهی بدریا می ریزند گوسفندان را هزار هزار آتش زده می‌سوزانند گاوهای شیرده‌را چون شیرآنها بفروش نمیرسد سرمی برند و برای گوشت‌آنها نیز مصرفی پیدا نکرده تدبیرها برای نابود کردن آن گوشتها می اندیشند !

پس گرسنگی نه از خشکسالی بلکه ازآنجاست که در نتیجه پیدایش ماشینها و کارخانها ترتیب « آزادی کار » بهم خورده و دست کارگران وپیشه‌وران از کار وپیشه که راه روزی آنان بوده کوتاه گردیده است .

اینست نتیجه ازدست دادن آزادی کار ! اینست زیان پیدایش ماشین‌ها و کارخانه‌ها !

اینست آن لجنزاری که اروپا درآن گیر کرده وتا گلو فرو رفته‌وهرچه می کوشد ازآن رهایی نمی یابد ومردمان شرق نیز که دنبال اروپا را گرفته‌اند اگرازآن راه برنگردند ناگزیر درآن‌لجنزار گیر خواهند کرد .

اینست آن « بیم ستر گی » که برسرراه اروپاییگری است وما شرقیان‌را از آن آگاه می‌سازیم که تازود است ازاین راه باز گردند وازآن بیم آسوده بمانند !

کسانی برماتهمت زده مارا دشمن اروپا نشان می دهند . ماازاین تهمت بیزاریم و برآن تهمت زنان نفرین می فرستیم . ما نه دشمن‌غرب بلکه دوستار شرق ودوستار سراسر جهان می باشیم وجز به نیکی جهان نمی کوشیم . آیا این دشمنی‌است که ماکاروانی را درلجنزاری گیر

کرده می‌یابیم و کاروان دیگری را که بی اندیشه و نا آگاه از پی آن کاروان شتابزده راه می‌پوید و یگانه آرزویش رسیدن بآنست از آن اتلاق واز داستان گرفتاری کاروان پیشین آگاه می‌سازیم ؟ !

ما باآن دسته کسانی که دل به بیرون فریبندهٔ اروپاباخته وهوش وخرد خود را از دست هشته ودیوانه وار بمیان افتاده نعره اروپاییگری می کشند وسراسر شرقیان را از درون و بیرون واز دل وجان اروپایی میخواهند کار نداریم .

باآن دسته مردم ساده وناآزموده که‌ازسودوزیان جهان آگاهی ندارند و نیك از بد نمی شناسند کار نداریم .

باآن مشتی فرومایه که کاسه لیس سرمایه داران اروپا هستندو در راه سود آنان از هیچگونه زیان شرقیان ایستاد گی نمی نمایند کار نداریم .

ماروی سخن‌را بآن مردان‌هوشیار ودل آگاه بآن خردمندان باکدل دانا که برخاستهٔ شرقند وشرق‌را سربلند وخورسند میخواهند گردانیده می پرسیم : آیا از بیمهایی که برسرراه اروپاییگری‌است آگاهند ؟ .. آیا از داستان بیکاری و گرسنگی که نتیجهٔ ناگزیر پیدایش ماشینها و کارخانهاست خبر دارند ؟ .

اگر آگاهند وخبردارند آیا بران بیمها و گزندها چه‌چاره‌ای اندیشیده‌اند؟ .. اگر چاره ای اندیشیده‌اند باز گویند و گرنه‌چه بهتر که از این راه باز گردند !

آن بیخردان که همیشه شرق‌را درپشت سر غرب میخواهند و جز این آرزویی ندارند که شرقیان سر پایین افکنده از دنبال اروپا

راه بیمایند وهر گز از گزندها وبیمهای آن راه اندیشه بدل خود راه ندهند - من ارجی بر آنان نمیگزارم آنان فرومایه اند ودیگران را نیز فرومایه می پندارند.

این خوی چهارپایان بیدانش وهوش است که دسته ای ازدنبال دسته‌های دیگر راه بومی گیرد وسر بپایین افکنده گام برمیدارد وهر گاه لجنزاری پیش آمد ودسته‌های پیشین درآن فرور رفتند این دسته هم دنبال آنان در ان لجنزار شتافته خودرا گرفتار می سازد.

آدمی هوشیار وبا خردرا چه سزاست که درراهی که از دنبال دیگران می پوید همچون چهارپایان سر بپایین افکنده اندیشه پایان راه ننماید ونگران بیمها و گزندهای آن نباشد ؟!

کنون دراین راه اروپاییگیری نیز بیمهایی و گزندهایی هست ودرپایان همه باتلاق بیکاری و گرسنگی است که درنتیجه ازدست دادن آزادی کارپیش خواهدآمدوچنانکه ازحال اروپا می بینیم پس از گرفتاری ازاین لجنزار رهایی نیست مگر اینکه کسانی از پیش آن را دریافته و راه‌بر گردانیده‌از گرفتاری‌آن آسوده باشند واین آرزویی است که مادر بارهٔ‌شرقیان داریم واین گفتارها را در راه آن آرزو بمیان می آریم.

اهمیت «آزادی کار» وسودآن در زندگانی آدمیان بیش ازآنست که ما در این مقاله ها باز نمودیم چون این گفتگوها تا کنون بمیان نیامده و ذهنهابدان آشنا نیست دریکبارنمیشود همه‌سخنهارا گفت. ولی چنانکه گفته‌ایم این گفتگویی است که درحال امروزی‌شرق‌همه گونه نیاز بگفتن وشنیدن آن هست و اینست که ما باردیگر باین گفتگو باز خواهیم گشت.



۵ من چه میگویم . . . ؟

— ۲ —

دین درختی است که ریشه آن دریافت آدمی ومیوه آن پای بندی آدمیان به آیین آدمیگری است

من در گام نخست این سخن را بشرقیان بویژه بایرانیان دارم که این پراکندگیها را درزمینهٔ دین از خود دور سازند.

دین شاهراهی است هموار و راست که باید همگی در آن گرد آمده باهم راه پویند وازپراکندگی و گمراهی ایمن باشند. آن راه های جدا جدایی که آدمیان را از هم می پراکند دریغ از نام دین که برآنها گفته شود.

اگر گویند: چاره این پراکندگیها چیست ؟!

می گویم: این پراکندگیها نه در زمینهٔ دین بلکه درزمینه پیرایه هاست که برآن بسته شده.

دین ساده و پاکی که پیغمبران یاد داده اند کج اندیشان ناپاکدلی آن سادگی و پاکی را نه پسندیده وهر کدام چیز هایی ازخود برآن افزوده و هریکی گروهی را ازراه دربرده وبدینسان جداییها میانه مردم انداخته اند.

اینان راهزنانند. اینان ویران سازنده جهانند.

دین درختی است که ریشه آن دریافت آدمی و میوه آن پای بندی آدمیان بآیین آدمیگریست.

ولی این پیرایها ریشه آنها از یکسوی کج اندیشی ونادانی و از سوی دیگر پلیدی و پست نهادی است ومیوهٔ آنها جز گمراهی آدمیان و پراکندگی آنان نیست.

گروهی بنام «حکمت» پندارهایی پیش گرفته اند وسخنان گوناگونی می رانند.

کسانی می انگارند مگر اینان دانشی اندوخته اند یا راه بروشنیهائی برده اند. ولی اینان گمراهانی اند که در سنگلاخ راه می پویند و در تاریکی سر بکوه و سنگ می کوبند. آن نادانانی اند که براه بن بستی رسیده سر بدیوار می کوبند و مغز خود را رنجه می سازند.

آدمی خردمند پای بلغزشگاه پندار نمیگزارد. ولی اینان درانمیدان بتك و تاز می پردازند وبیباکانه بهر گوشه می تازند.

از آنهمه کوششهای خود جز یکرشته سخنان پوچ و بیهوده در دست ندارند.

سخنانی که نه گوینده معنایی از آن در می یابد و نه شنونده چیزی از آن می فهمد. سخنانی که بیکدیگر ارمغان می‌سازند بی-آنکه پوچ و بی مغز بودن آنهارا بروی خود بیاورند.

گروهی دیگر بنام «صوفیگری» پندارهایی دارند وبیشرمانه دم از رسیدن یا پیوستن بخدا می زنند وبدینسان خود را برتر و بهتر می شمارند. اینانند که زندگانی آدمیانه را رها کرده درخانقاه

ها بیکاری و تنبلی روز می گزارند. ایناند که راه راست و آسانی که پیغمبران نموده اند نپسندیده بدیشان راههای کج پیش گرفته اند. ایناند که گفته های آشکار پیغمبران را پشت سر انداخته گفتهای بی پایه وبیمایه این وآنرا بهانه کار خود ساخته اند.

دسته ای از اینان لاف از مهر خدا زده غزلها می سرایند و با دف و تنبور دست افشانده پای می کوبند. چه زشت می تنید ای جولاهکان!

ای خیره رویان مگر خدا ازجنس آدمی است تادرخورچنین مهری باشد؟! یا مگر هرمهري درخور دست افشاندن و پای کوبیدن است؟! ای تیره درونان آنچه در دل شماست نه خداست! در آن دلهای ناپاك کجا خدا می گنجد؟! ای دروغگویان اگر براستی مهر خدا دارید آن کنید که خدا فرموده: زندگانی آدمیانه پیش گیرید و با بندگان خدا مهربانی کنید و جز از دسترنج خود روزی نخورید!

شومترین کار اینان است که خدا را «شاهد» و «نگار» می خوانند و بر خدا شناسی نام «باده» و «می» میدهند. ای خیره رویان اینکاربرای چیست؟! شرم‌ازخدا کنید. گستاخی کم سازید. این نامها جز شایسته میخانها نیست.

آیا چه خواهید گفت اگر کسانی شمارا با نامهای زشتی بخوانند؟! آیاچه ایرادی برآنان خواهید داشت؟!

صوفیگری درآغاز پیدایش خود از خود گذشتن ودیگران را بر خویشتن برگزیدن بوده و صوفیان مردمی روشندل وپاك خوبی بوده اند و نیکیهای بسیار کرده اند. ولی اندکی نگذشته

که آن حقیقت از میان رفته و کسانی از یکسوی یکرشته خدا ـ ناشناسیها و بت پرستیها بآن درآمیخته از سوی دیگر آنرا دستاویز بیکاری وتنبلی یا بهانه جهانگردی ومردم فریبی ساخته اند.

من از یکایک گمراهیها سخن نمی‌رانم وباین یکسخن بسنده می کنم که خدا یگانه و بی انباز است و کسی را از بندگان باو پیوستگی نیست و هرگز نخواهد بود. کسی باو نرسیده و هرگز نخواهدرسید. کسی را درکارهای اودستی نبوده وهرگزنخواهد بود.

پیغمبران همه آفریدگان اویند وجز از پیغامبری بیشی بر دیگر آفریدگان ندارند.

خدا شناسی نیست مگر راستی و درستی و نیکوکاری. مهر ورزیدن بخدا نیست مگر دل پاك داشتن و بر بندگان خدا نیکی کردن و از افتادگان دست گرفتن. پارسایی نیست مگر آزارخود از دیگران بازداشتن و دلهای بندگان خدا نشکستن.

هر کسی هرچه نکوکارتر و بر بندگان خدا مهربانتر نزد خدا گرامی تر.

اینست دین. اینست راه رستگاری. اینست آنچه من جهانیان را بآن میخوانم.

جز این هرچه هست بیدینی است. از خدا برگشتگی است. نادانی و بیخردی است. لکه های ننگی است که بردامن آدمیگری نشسته و باید آنهارا سترد.

کسروی تبریزی

شعر در پیمان

از اینکه ما در پیمان شعر چاپ نمی کنیم کسانی پنداشته اند که ما ازهر گونه شعر بیزاریم وآنرا چه نیك وچه بددرمجلهٔ خودنمیپذیریم ولی چنین پنداری درست نیست .

ما درجای دیگری ازشعر سخن خواهیم راند . در اینجا بچند کلمه بسنده می کنیم.

نمی توان انکار کرد که شعر سرایی جربزهٔ خدادادی است و از شعر درجای خود کارهایی ساخته می شود که ازنثر ساخته نشود . ولی پوشیده نباید داشت که باهمه رواج شعر درایران درقرنهای گذشته چندان سودی از آن بهرهٔ این کشور نگردیده . اگر روزی بحساب شعرا رسیدگی نماییم خواهیم دید کهزیان آنان برایران بیش ازسودشان بوده .

جز ازفردوسی که زنده کردن زبان پارسی را منظور کرده ودر آنراه کوششهای فراوانی بکار برده کدام شاعر دیگری است که بی منظوری بوده و آن جربزه خدادادی خودرا در راه آن منظور بکار انداخته است ؟ !

آری شعرای ایران این کاررا کرده اند که یکرشته پندهاواندرزها وسخنان سودمندی که از راهنمایان دین ودانایان پیشین بیادگار بوده بنظم درآورده باعث رواج وشهرت آنها شده اند . ولی در برابر این یك سود زیانهای بسیاری از ایشان بایران رسیده :

اینکه زبان پارسی پر از گزافه شده که یك هزاراست وهزارهیچ اینکه نیك و بد رنگ خودرا ازدست داده که هردو بیکدیده دیده می شود اینکه زشتی چاپلوسی وبندگی از میان برخاسته که کسانی ازادیو گردنفرازی خودرا زیر پای هر کس وناکسی پایمال می گردانند اینکه پندارهای

بوچ صوفیانه ابزاری گردیده و گوش و دل هر کسی را پر ساخته در همهٔ این زشتی ها شعرای ایران دست داشته اند .

دیوانهای فراوان و بیشماری که از شعرا امروز در دست ماست بیشتر آنها یادگار دورهای زبونی ایران و چیرگی بیگانگان است و از زمانهایی باز مانده که خردها پستی گرفته و رادی و مردانگی بس کمیاب شده بوده. پیداست که از خواندن آنها جز زیان بهرهٔ خواننده نخواهد بود .

اگر خود شعرا را بشناسیم که چگونه بیشتر ایشان ریزه‌خوار خوان زورآوران و توانگران بوده اند و چاپلوسی را سرمایه زندگانی خود ساخته بودند این شناسایی ما را از زحمت گفتگو از سروده‌های ایشان آسوده خواهد ساخت .

آن نامردانی که بادلخواه گردن به بندگی این و آن میداده اند و سرتاپا نمونه پستی و زبونی بوده‌اند گفته های آنان را چه ارزشی می توان پنداشت ؟ ! سخن چه نظم و چه نثر تااز دل پاکی برنخیزد و با زبان پاکی گزارده نشود اثری بر آن بار نخواهد بود .

با اینهمه ما از شعر بیزاری نمی جوییم بلکه همیشه آرزو داریم که این جربزهٔ خدادادی از این پس در راه پیشرفت و سربلندی ایران بکار رود واز روزیکه پای باین راه نهاده ایم همیشه در آرزوی آن بوده ایم که روزی بیاید و کسانی از سخنوران همزمان بهمراهی ما برسند و یاوری و پشتیبانی از ما دریغ ندارند و شادمانیم که این آرزوی ما کم کم جای خود را می گیرد و کسانی از شعرا همراهی باما میکنند. چنانکه بتازگی آقای فرات شاعر معروف تهران مثنوی سروده که در آن گفتگوی خود را بایك‌ارو پارستی شرح داده و یکرشته عیبهایی

را از اروپا که راست وحقیقت است بر شته نظم کشیده. ما برای نمونه بخشی از آن مثنوی را در اینجا چاپ می نماییم و برای انکه سپس مایه رنجش دیگران نباشد هم اکنون می نگاریم که راه ما دشمنی با اروپا نیست و هرگز این آرزو را نداریم که کسانی چشم روی هم گزارده زبان نکوهش غرب گشاده شعر هایی بهم بافند ونزد ما فرستاده خواهش چاپ کنند . منظور ما جز نشاندادن نیك وبد اروپا وراه نمودن بشرقیان نمیباشد. از شعرا هم چشم آن داریم که آنچه از نیك و بد اروپا بشناسند برشته نظم بکشند و مطالبی که درخور شنیدن و فهمیدن و یاد گرفتن است بسرایند نه انکه جملهای نکوهش آمیزی بهم بافته شعر بسازند بی آنکه مطلبی باز نموده باشند اگر کسانی در جستجوی چنین مطلبهایی باشند چه بهتر که آیین را خوانده آنچه از مطالب آنرا پسندیدند نظم نمایند .

***

اینهمه توصیف اروپا مکن — مشت خودت را بر کس وامکن
دم مزن از مردم پر کین دون — شهره آفاق زمکر و فسون
کجرو و عاجز کش و بیداد جو — برده ز گیتی بستم آبرو
ثروت پیدا و نهان را نگر — قافله گرسنگان را نگر
یکطرف آن مکنت دور از حساب — یکطرف اشخاص دل ازغم کباب
روز و شب اند پی آزار هم — در پی بشکستن بازار هم
جان زصفا عاری ودل بیفروغ — نیستشان غیر متاع دروغ
آینه وش کرده دورویی شعار — آینه خاطرشان گشته تار
پیش نظر زنده ولی مرده اند — پی بحقیقت ز کجا برده اند
اینهمه خونریزی وجنگ و جدال — اینهمه بیرحمی و کین وقتال

خاك بر آن دانش و فرهنگشان   نام شده منفعل از ننگشان
آنهمه تزویر و دوروئی نگر   بسته میان تنگ بکین بشر
در پی پلتیك و سیاست همه   بر سرشان شور ریاست همه
خدمتی ار بهر بشر کرده اند   میتوان گفت هنر کرده اند
زانکه بسی کین و نفاق و غرض   داده بدنیای کنونی عوض
قطره بود آنهمهٔ اختراع   در بر این لجه جنك و نزاع
کرده جهانی زشقاوت خراب   در زده بر جان بشر التهاب
گشته مظاهر همگی متکی   نیست پی کشف حقیقت یکی
نیست در آن جمع کسی بیغرض   جمله گرفتار هزاران مرض
میتوان گفت که عالم نیند   لیك تهی مغز همه چون نیند
فکرت نوی در ادبیاتشان   نیست و گر هست مراده نشان

***

فخر بدآنها مکن ای بیشعور   دور کن ازمغز تهی این غرور
هیچ بدریوزه آنان مشو   بردر بیگانه ثناخوان مشو
لاف ز افکار اروپا مزن   طعنه بشعر و غزل مامزن

شهرگری - بیابانیگری

تمدن یاشهرگری زیستن در شهرها نیست. چنانکه بیابانیگری هم زندگی در بیابانها نیست. در هر کجا که دسته‌ای از آدمیان توانستند دست ستم بر دیگران باز کرده آنان را از آسایش و خرسندی بی بهره سازند آنجا بیابانست و مردمش بیابانی چه این ستمکاری و ربودن آسایش دیگران باجنگ و بدستیاری شمشیر باشد و چه باآرامش و ازراه اختراع ماشین و بنیاد کارخانه!

آیین یکم

گزافبافی و دروغگویی
(سرچشمهٔ آن)

مقالهاییکه زیر عنوان «گزافبافی و دروغگویی» درشماره های نخستین پیمان چاپ کردیم اثر بسیار بخشیده واینست که کسانی اگر خبر هایی را از آنسان در روزنامه یا مجله ای می یابند آن شماره روزنامه یا مجله یاقیچی شده آن خبر را برای ما فرستاده خواستار میشوند که در آن باره در پیمان سخن برانیم . از اینجا بار دیگرآن عنوان را تازه ساخته میخواهیم یکرشته گفتار های دیگری از این شماره به پس در این زمینه بنگاریم .

ولی باید دانست کهمقصود ما عیجوئی از روزنامهای ایران که اینخبر ها را چاپ مینمایند نیست . باین دلیل که ماببشتراین خبر هارا ازروزنامهایی بر میداریم که نزد ما گرامی است و ما علاقه به پیشرفت آنها داریم و از اینجاست که هر خبری گزافه آمیزی که در یکی از این روز نامها چاپمیشود تا مدتی از نشر آن نگذرد بنقل آن خبر نمی پردازیم و در هیچ جا نام روزنامه را نمی بریم واین برای آن میکنیم که پای عیجویی بمیان نیامده باشد .

مقصود ما ازهمهٔاین کار ها که عهده دار هستیم یك چیز بیشتر نیست و آن نگاهداشتن شرقیان بویژه ایرانیان از سفاهتهای غرب است و در این کار و کوشش خود همیشه آرزو داریم که روزنامهای آبرومند ایران بویژه آن نامه هاییکه ما با نویسندگان آنها رابطهٔ دوستی داریم با ما همدست و همکار باشند و در این کار نیك که نتیجهٔ آن بی شك سربلندی ایران خواهد بود از ما یاوری دریغ نسازند . با اینحال چه جای آنست که ماقصد عیبجویی بر دوستان خود داشته باشیم ؟!

در باره خبر های گزافه آمیز و شمارشهای دروغ و بی بنیاد هم‌ما بدوستان خود این یادآوری را داریم که بنگارشهای روزنامها و مجله های مصر و سوریا و مجله های عادی اروپا اعتماد نکرده هر خبری را ازآنها نقل ننمایند و برای آنکه دوستان ما از چگونگی حال این خبر ها و اندازه ارزش آنهاآگاه باشند شرح پایین را می‌نگاریم :

چنانکه در جای دیگری گفته ایم مجله یا روزنامه نویسی در اروپا سخن فروشی است که کسانیآنرا پیشه خود ساخته از آن راه نان می‌خورند و جز اندکی ازروزنامها ومجلها نیست که ازاین گفته ما بیرون باشدونویسندگان آنها نشر علم یا ترویج سیاست خود را منظور داشته باشند .

از سوی دیگر بسیاری بلکه بیشتری از آن نامه نگاران سخن‌فروش کسان کم مایه‌ای هستند که اگر هم سخنهایی از خود داشته‌اند درهمان‌شماره های نخستین روزنامه یا مجله نوشته و پرداخته اند و دیگر مایه تراوشی در اندیشه و ذهن آنان باز نمانده و ازآن پس همیشه ناگزیرند که دست وپایی کرده سخنهایی از اینجا و از آنجا پیدا نموده در روزنامه و یا مجله خود بنگارند و بدینسان روزانه یا ماهانه چندین صفحه‌را سیاه ساخته بدست‌خریداران بدهند . و چون بسا هست که عرصه تنگ گردیده از هیچ راهی دست رس بسخن باندازه پر شدن صفحهای نامه‌خود پیدانمی کنند در اینجاست که‌بکزافبافی و دروغسازی برخاسته شمارشهای دروغی درست میکنند و خبر های علمی می سازند و چیز هایی را که هرگز در خور شمردن نیست از ستاره های آسمان وبوزینه‌های جنگلهای آفریقا وموشهای سراسر روی زمین و کربهای آمریکا ودارایی یکایك مردم ایران بافرانك فرانسه وکشتگان جنگهای سی قرنی‌جهان و مانندهای اینها برشته نگارش میکشند یا اگر کسی در نگهداری سگها مهارتی پیدا کرده و بچند سگی چیز هایی یاد داده این قصه بی ارج و کوتاهی را داستان درازی ساخته زیر عنوان « مدرسه سگها » در چند ستون شرح میدهند یاهرگاه مردی بیطار ماهری است که اسبهارا برای معالجه نزد او میآورند وگاهی چند اسب بیماری هم در خانه او بسته میشود از اینجا خبری بدست آورده بنام « مریضخانه برای چهارپایان » نشر میسازند .

اینست چگونگی پیدایش «شمارشها» و « خبرهای علمی » که ما هرروز درستونهای روزنامهای ایران میبینیم و این خبرها و نوشتهاست که ما نکوهش کرده نشر آنهارا بروزنامه نگاران و مجله نویسان خرده میگیریم .

خواهند گفت پس چه باید کرد و خبرهای علمی را از چه راهی بدست آورد ؟ میگوییم : خبرهای علمی اگر از جانب انجمنهای علمی است هرانجمنی برای خود مجله‌ای دارد که نتیجه کاوشهای خودرا در آنجا نشر مینماید . اگر خبر از جانب دانشمندان دیگر است اینان هم اگر کشفی نمایند یا اختراعی بکنند ناگزیر آن‌را جز در یکمجله علمی آبرومندی نشر نمیدهند . آن خبرها وشمارشها که درروزنامها ومجلهای عادی انتشارمییابد جز ساختگی نیست که خود نویسندگان‌روزنامها برای‌پر کردن‌ستونهامیسازند یا کسانی‌اززن‌ومرد برای آنکه‌خودرا

مشهور گردانند چیزهایی بدروغ نوشته بنام خود نشر مینمایند .

بهرحال خود نامهٔ نگار ایرانی باید در پیرامون هر خبریکه میخواهد نقل کند اندیشه بکار برده بازی خبرهایی را که بیشك دروغ است و هیچ خردی آنرا نمیپذیرد چاپ ننماید . ایراد ماهم این است که خبرهاییکه با یك نگاه دروغ بودن آنها پیداست چگونه کسانی آنهارا درروزنامها یامجلهای خود چاپ نموده بیهوده عمر خود و خوانندگان را تباه میکنند ؟!

خبری راکه در پایین میآوریم در چند روزنامه ایران چاپ یافته و ما یقین داریم که نخست آن را یکی از روزنامهها یا مجلهای اروپایی ساخته و چاپ نموده سپس یکی از روزنامها یا مجلهای مصری آنرا ترجمه بعربی کرده سرانجام نوبه بروزنامهای ایران رسیده که ترجمه فارسی آنرا چاپ کنند بی آنکه دروغ بودن آن را دریابند .

اینست آن خبر :

« درعالم هشتصد و شصت لغت و زبان مختلفه هست که ازالسنه بزرگ بشمار میرود . و از این گذشته پنجهزارلهجه مختلط در عالم وجود دارد . زبان های عالم بترتیب ذیل تقسیم میشود :

۱۲۳ زبان مختلف در آسیا .

۱۱٤ زبان درآفریقا .

۱۱۷ زبان درآمریکا

٤۱۷ زبان در جزایر اقیانوس کبیر و اقیانوس هند .

۸۹ زبان در اروپا .

شاید بزرگترین نابغه عالم درزبان (کوسیی کاسیار میترو فانتی) است که بسال ۱۷۷٤ متولد شده و بسال ۱۸۵۹ فوت کرد و ۱۱٤ زبان و لهجه مختلف میدانست» .

آن روزنامهای ایران که این خبر را نشر کرده اند ما بمدیران آنها پیشنهاد میکنیم که شماره زبانها و نیمزبانهای ایران را بدست آورده درروزنامه های خود بنگارند و برای اینکار دوماه مهلت بایشان میدهیم که هرگاه توانستند از عهده چنین کاری برآیند ما حق را بایشان داده از همه گفتهای خود درباره اروپا و اروپاییان عذرخواهی میکنیم .

ولی یقین داریم که کسی نخواهد توانست از عهدهٔ چنین کاری برآید، زیرا زبانهایی را تا کسی یك بیك نداند شمردن آنها را نخواهد توانست. مثلا لهجه‌ای یا نیمزبانی در سیاه دهن قزوین میان مردم آنجا رواج دارد. ما برای دانستن آنکه آیا آن لهجه جزو زبان گیلان یا لهجه جداگانه ایست ناگزیر خواهیم بود که هردو را از زبان گیلان و آن لهجه سیاه دهنی کم و بیش یاد بگیریم وگرنه نخواهیم توانست چگونگی ارتباط آن دو نیمزبان را بدست آورد.

همچنین در آذربایجان در دیه کلین‌قیه زبانی رواج دارد. در خلخال هم زبانی نزدیك بآن سخن گفته میشود. ما تا هردوی آنهارا ندانیم نخواهیم دانست که آیا هردو یکی است یا هر کدام زبان جداگانه ای میباشد.

درباره همگی نیمزبانهای ایران ما این نیازرا داریم که هر کدام‌را کم و بیش یاد گرفته نسبت آنهارا با یکدیگر بدست آورده سپس بشمارش آنها برخیزیم. و این کار را کسی نخواهد توانست مگر یك عمر در این راه بسر داده همیشه در گردش و جستجو باشد.

پس در جاییکه شمردن زبانها ولهجه‌های یك کشوری برای بومیان خود آنجا تا این اندازه دشوار است چگونه میتواند بود که کسانی در اروپا نشسته و همه زبانها و نیمزبانهای سراسر گیتی‌را بشمارند و ارقام را تادرجه آحاد پایین بیاورند؟! این کار نه‌تنها از یك کس یا از چند کس ساخته‌نیست از یك یا ازچند انجمن نیز ساخته نیست.

شگفتا ! آیا مردمان گوناگون و بیشماری کـه در سراسر افریقا و در جزیره های اقیانوسیا پراکنده هستند اروپاییان همه زبانهای آنان را دانسته اند که بتوانندآنهارا از هم جدا کرده برشته شمارش بکشند ؟!

دریغا ! در این کوهستان قفقاز درشمال ایران زبانهای گوناگون فراوانی هست که اروپاییان تا چند سال پیش نام آنهارا نیز نشنوده بودند. «آذری» که زبان دیرین آذربایجان بوده و کنون نیز در بسیاری از آبادی های آنجا نمونه آن زبان باز مانده تا ده سال پیش اروپاییان هیچگونه آگاهی از آن نداشتند و نام «آذری» که در پاره کتابهای عربی یاد شده شرقشناسان آن را شاخه ای از ترکی میشماردند. چنانکه در انسیکلوپیدی اسلام کـه بکدسته از شرقشناسان در نگارش آن دست داشته و در سالهای درازی نوشته

بانجام رسانیده اند در کلمه «آذری» آن راشاخه از ترکی دانسته اشعار فضولی بغدادی را نمونه ادبیات آن شمرده اند . این پس از چاپ رساله «زبان باستان آذربایگان» تالیف دارنده پیمان بود که چون آنرا بزبانهای انگلیسی و روسی ترجمه کردند شرقشناسان اروپا آگاهی درستی از زبان آذری بدست آوردند .

اینست نمونه ای از اندازهٔ آگاهی اروپاییان در زمینه زبانها ونیمزبان های گیتی . با اینحال چگونه است که کسانی بشمارش آن زبانها و نیمزبان ها می پردازند و رقمهایی درست نموده در روزنامها و مجله‌ها چاپ می‌نمایند؟!

بیشرمانه تر از همه تکه آخر خبر است که یکمرد ناشناس گمنامی‌را می نویسد ۱۱٤ زبان و نیمزبان می دانسته . مگر این کسان زشتی کارخودرا نمی فهمند ؟! یکمرد و دانستن ۱۱٤ زبان و نیمزبان ؟! باید گفت اینان زبان یاد نگرفته و دشواری زبان یادگرفتن را نمی دانند . وگرنه لب‌بچنین سخن پرگزافه ای باز نمیکردند . یکمرد اگر هم سراسر عمر خود راصرف نماید بیش از ده زبان یاد نمی گیرد . مگر آنکه از هر زبانی دوسه جمله طوطی وار بیاد سپرده نام آنرا زبان دانستن بگزارد !

این سخنان که با آن آب و تاب چاپ شده و از غرب بشرق میرسد و روزنامها بنام «خبر علمی» ارمغان خوانندگان می سازند هم ارج آن افسانهای بیخردانه و رسوایی است که نقالان در حیاط مسجد شاه تهران و در میدان صاحب‌الامر تبریز میسرایند .

۱۱٤ زبان دانستن یکمرد بان اندازه رسواست که هفت صد خروار بودن عمود رستم. دریغ از آن کاغذ ها که در راه این خبر های احمقانه‌صرف و هدر می شود .

آن داستان معروف است که گدائی نزد توانگری رفته بنام یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر پول خواست . توانگر گفت تو هرچه نام پیغمبر بشماری من در برابر هر نامی یك فلس می پردازم . گدا تا اندیشیده‌شادمان گردید. ولی چون بشمردن آن نامها پرداخت بیش از ده واند نام شمردن نتوانست.

این مرد هم که می گویند ۱۱٤ زبان و نیمزبان می دانسته ایکاش زنده بود و ما ازو نامهای آن ۱۱٤ زبان را می پرسیدیم و می دیدیم تاچند نام می تواند شمرد .

پیمان

پیمان

مشرق مغرب شمال جنوب

نتیجه چه شد ؟ . . .

مقالهایی که‌درزمینهٔ‌چهارسوی گیتی درشمارهای گذشته‌نگاشتیم اگرچه در شمارهٔ هشتم سخن را دراین باره بپایان رسانیدیم ولی چنانکه دوست ارجمند ما آقای سید ابراهیم نوشین یاد آوری کرده‌اند چون گفتگو در این باره ازچند کس بود سپس هم موضوع نسا وبتو پیش آمده دوموضوع بهم درآمیخت از اینجا سخن به‌پیچ‌وخم گرایید که شاید کسانی نتیجه‌روشنی از آن بدست‌نیاورند . آقای نوشین شرحی زیر عنوان « نتیجه چه شده ؟ . . » نگاشته چنین پیشنهادمی نمایند که خلاصه آن چند مقاله ونتیجهایی که از گفتگو ها بدست آمده در یك گفتاری بیاوریم و اینك از روی آن پیشنهاد بنگارش این گفتار می پردازیم :

نتیجه آن مقالها اینست :

۱ ـ نامهای پارسی چهار سوی جهان :

مشرق ـ خوراسان (خراسان)

مغرب ـ خوربران (خاوران خاور)

شمال ـ باختر

جنوب ـ نیمروز

۲ ــ درزمان ساسانیان ایران را بچهار کوست بخش کرده هر کوستی رابنام یکی از آن چهار سوی میخواندند بدینسان : کوست خوراسان کوست خوربران کوست باختر کوست نیمروز .

۳ ــ پس از برافتادن ساسانیان ودرآمدن تازیان بایران که ازیك سوی کلمه‌های عربی مشرق ومغرب وشمال وجنوب شهرت یافته ازسوی دیگر کلمه‌های خوراسان ونیمروز معنی های خودرا از دست داده نام سرزمین گردیده بود ونمانده بود از چهار نام مگر دو کلمه « باختر » و« «خاور »این بود که شعرا ومؤلفان آن دو کلمه‌را گرفته گاهی باختر را بجای مشرق وخاوررا بجای مغرب بکار برده گاهی عکس آنرا کرده‌اند واینکار گذشته از آنکه از هر باره غلط بوده این نتیجه را همدر برداشته که شمال وجنوب بی نام بماند و از اینجاست که فردوسی که پای بند کلمه‌های پارسی است درهمه جا از بردن نام شمال وجنوب خود داری کرده است .

٤ ــ اگر امروز خواسته باشیم برای چهار سوی جهان نامهای پارسی داشته باشیم تکلیف مغرب وشمال و جنوب روشن است که باید نامهایی را که درزمان ساسانیان داشته اند ودر کتابهای پهلوی و کتابهای دیگری نوشته شده به کلمه‌های خاوران (یاخاور) وباختر ونیمروز باشد بکار بریم . اما مشرق چون کلمه خراسان معنی خود را پاك از دست داده وامروز بکار بردن آن بمعنی مشرق سخت دشوار می باشد اگر کسانی خواستند که برای آن نیز نام پارسی داشته باشند باید کلمه «خوردرا» را که در گیلان بجای کلمه مشرق بکار می رود و کلمه درست بجا وبا کلمه خراسان هم معنی است بکار ببرند .

۵ ــ در فارسی گذشته از نامهای چهارسوی جهان کلمه نسا (یا

نسار یا نسریانه) و کلمه بتو (یا برآفتاب یا آفتاب رو یاخوربن یا باتوه) نیز هست که یکمی بسمت آفتاب‌نگیر کوه یا دیوار یا عمارت ودومی بسمت آفتابگیر آن گفته می شود . پیداست که این معنی‌ها جز معنی های شمال‌وجنوب‌می باشد. ولی چون‌درایران همیشه‌آفتاب‌ازسمت جنوب می‌تابد اینست که درعمارتها یا کوهها یا دیوار ها که از مشرق بمغرب کشیده باشد نسا و بتو آنها باشمال وجنوب منطبق می گردد. از اینجاست کسانی «نسا» و «بتو» را بجای نامهای شمال و جنوب بکار برده اند بویژه که برای شمال وجنوب نام پارسی نداشته اند وخودرا نیازمند آن دو کلمه می دیده‌اند .

ولی بی گفتگوست که‌این کاردرست نیست‌زیرانخست‌آنکه‌درهمه زبانها نامهای‌شمال‌وجنوب‌جدا ونامهای آفتابگیروآفتاب نگیرجداست. دوم آنکه نه‌درهمه‌جاست که شمال‌وجنوب باآفتاب‌نگیروآفتابگیرمنطبق میشوداگر کسانی ازایرانیان‌بمکه وآن نواحی رفته نشیمن بگیرند نسا و بتو آنجا در زمستان و تابستان عوض خواهد شد . وانگاه در ایران نسا وبتو حیاط وزمین بانسا وبتو کوه‌ودیوار معکوس‌است بعبارت‌دیگر در حیاط وزمین شمال بتو وجنوب نساست . ولی در کوه شمال نسا و وجنوب بتو می باشد . گذشته ازهمه‌اینهاموضوع آفتاب گرفتن‌ونگرفتن در کوه‌ودیواروعمارات وزمینهای‌دیواردار‌است . در دشت وبیابان که همه جای آن آفتاب گیر است اگر ما نیاز بگفتگو از شمال وجنوب آن پیدا کردیم آیا خواهیم توانست کلمه‌های نسا وبتو را بکار بریم کوتاه‌سخن آنکه ازهر باره کدنگاه کنیم‌موضوع‌نسا وبتوازموضوع‌شمال وجنوب‌جداست وهرگز نباید دوموضوع‌را بهم درآمیخت. اینست‌نتیجه آن چند مقاله که در شماره های پیشین پیمان دراین باره چاپ کردیم .

روزهای هفته

ـ ۱ ـ

شنبه آدینه

دوست دانشور ما آقای ناصر روایی از تبریز می نویسند که چنانکه گفتگو از نامهای شرق وغرب وشمال وجنوب به نتیجه سودمندی رسیده گرهی از کار زبان پارسی باز نمود چه بهتر که از نامهای روزهای هفته نیز گفتگو کرده شده در این زمینه هم آنچه دانستنی است دانسته شود . می نویسند : با آنکه هفته شماری در نزد ایرانیان رسم نبوده آیا این رسم در ایران از کی آغاز شده و نامهای شنبه وماننده آن آیا فارسی یا کلمه بیگانه است ومعنی آنها چیست ؟ . .

نیز می نویسند: کلمه آدینه که در فرهنگها آنرا نام پارسی جمعه نوشته‌اند ودر بسیاری از دیهیهای اذربایجان که زبان بومی باستان خودرا نگهداشته‌اند نیز آن نام برای جمعه معروف ومعمول است آیا نمی توان پنداشت که چون تازیان جمعه را « یوم الزینه » میخواندند در فارسی ترجمه آن رادرست کرده نام «آدینه» را از کلمه آدین که بمعنی زینت است درآورده‌اند ؟..

ما پیشنهاد دانشمندانه دوست خودرا پذیرفته اینك از اینموضوع گفتگو آغاز می کنیم که آنچه خود ما می دانیم نگاشته از خوانندگان هم خواستار می شویم که هریکی هرچه در این زمینه می داند نگاشته برای چاپ نزد ما بفرستند .

۱ – هفته شماری از کی آغاز شده؟

نخست باید دانست که چنانکه آقای روایی یاد کرده در ایران

باستان رسم هفته شماری نبوده . بلکه هر ماهی را سی روز گرفته وهر روزی را بانام جدا گانه یاد می کردند چنانکه این رسم در کتابهای پهلوی و کتابهای زردشتی که اکنون در دست ماست هویداست . مثلا در کتاب « اندرزهای آذرباد مارسپندان » که دفتری به پهلوی است و چاپ شده در آنجا بدینسان نامهای روزها را شمرده برای هریکی کاری یاد می کنند :

« او هرمزد روز آس خور وخورم باش . وهومن روز وسترک گامگ نوک پتموچ ارتوهشت روز اومان اتخشان شو . شتریور روز شات باش سپندومت روز ورژ زمیک کون . . »

در نوشتن تاریخ حوادث نیز روز وماه آنرا بااین نامها نشان میدادند. مثلا طبری در کشته شدن خسروپرویز بفرمان پسرش شیرویه مینویسد : « کشته شدن او در ماه آذر روز ماه بود ». (۱) در کشته شدن اردشیر پسر شیرویه بفرمان شهربراز می نویسد : « سال دوم ماه بهمن شب روز آبان بود». (۲) در کشته شدن شهربراز بدست زادان فرخ مینویسد: « این کار در اسفندارمذ ماه روز دیبدین بود » . (۳)

این عبارتهای طبری گذشته از آنکه رسم ایرانیان را در شمردن روزها وماهها نشان می دهد این دلالت را نیز دارد که آن رسم باستان تا آخر دورهٔ ساسانیان پایدار بوده وتا آن زمان نشانی از ترتیب هفته شماری امروزی درمیان نبوده است .

---

(۱) با تاریخ شمسی امروزی در نیمه ماه اسفند از سال ششم هجرت بوده

(۲) نهم اردیبهشت ماه سال نهم از تاریخ شمسی امروزی ما .

(۳) بیست ویکم خرداد ماه سال نهم تاریخ شمسی ما .

پس باید دید ترتیب هفته شماری از کی در ایران آغاز شده ؟ .
شاید کسانی پاسخ داده بگویند : « پس از آغاز اسلام » .

این پاسخ درست است . ولی باید چند مقدمه‌ای بران افزود :
نخست آنکه ترتیب هفته‌شماری بنوشته شرقشناسان اروپا یادگار کلدانیان و آشوریان است . ولی شهرت آن در جهان از جهودان شده بدینسان که در توریت یاد آن کرده و عنوانی از دین برای آن پدید آورده اند . سپس چون دین مسیح پیدا شده و در جهان انتشار یافته ترتیب هفته شماری نیز همراه آن دین همه‌جا رسیده . پس بنیاد هفته شماری از هر کس که بوده‌نشر آن در جهان بدست جهودان و ترسایان روی‌داده .

مقدمه دوم آنکه از باستان‌زمان جهودان درایران‌نشیمن داشته‌اند. شاید در هنگامیکه کوروش پادشاه هخامنشی بابل را گشاده جهودان‌را از اسیری که بخت‌نصر آورده بود آزاد ساخته اجازه برگشتن بشهر و کشور خودشان داد دسته‌های از آنان ایران را بکشور خود برگزیده در اینجا نشیمن ساخته باشند . داستان آستر و مردخای در توریت یکی از دلیلهاست براینکه جهودان از زمان هخامنشیان در ایران فراوان بوده اند .

وانگاه چنانکه میدانیم جهودان در شهر ایران لهجه خاصی از فارسی را دارند و لهجهٔ ایشان در همدان که نگارنده اند ک آگاهی ازان دارد خود آن میرساند که یادگار زمان بسیار باستانی می باشد و این دلیل دیگر بر آنست که‌جهودان اززمانهای بسیار دیرینی در کشور ما نشیمن دارند .

اززمان ساسانیان آگاهی های روشن تری‌داریم ومیدانیم که‌در آنزمان‌جهودان درایران فراوان بودند. بویژه‌در همدان و اسپهان که

دراین دو شهر بیش از همه‌جا نشیمن داشته‌اند.

این‌هم یقین است که جهودان ترتیب هفته‌شماری خود را داشته‌اند وچنانکه برای دیگر کارهای خودزبان فارسی را بکار می برده‌اند برای هفته و روزهای هفته نیز نامهای فارسی درست کرده بوده‌اند.

از سوی دیگر مسیحیان نیز در زمان ساسانیان در ایران فراوان بوده اند که داستان ایشان درتاریخهادرآمده و اگرچه گاهی پادشاهان ساسانی بر آنها سخت گرفته هرگونه آزار می‌رسانیده‌اند لیکن بیشتر زمانها آزادی داشته‌آسوده می‌زیسته‌اند. بهرحال درکارهای دینی خود آزاد بوده و ناگزیر ترتیب هفته شماری را نگهداشته روزهای شنبه یا یکشنبه در کنشت‌ها گرد می آمده‌اند. گذشته از ارمنیان و گرجیان و آرائیان که هرسه گروه با ایران پیوستگی داشته ولی بدین ترسا بوده‌اند و ناگزیر ترتیب هفته شماری در میان آنان هم معمول بوده.

کوتاه سخن آنکه هنوز قرنها پیش از آغاز اسلام ترتیب هفته شماری در ایران معروف و معمول بوده و دسته‌هایی از ایرانیان آن را نگه میداشته‌اند اگرچه پادشاهان و گروه انبوه مردم که زردشتی بوده‌اند دربند آن ترتیب نبوده ترتیب دیگری برای شمردن روزها داشته‌اند تاآنگاه که اسلام پیدا شده و تازیان بایران آمده اند و چون اینان نیز ترتیب هفته شماری را بکار برده جهت نماز جمعه که اهمیت فراوانی در اسلام دارد به حساب هفته‌ها اهتمام بسیار نشان میداده اند از اینجا آن ترتیب رواج بیشتر گرفته سپس هم هرچه اسلام منتشرتر گردیده و برشماره مسلمانان افزوده بهمان اندازه ترتیب هفته شماری شایع‌تر شده‌تا آنجا که ترتیب روز شماری پیشین را پاك از میان برده است.

بدین ترتیب هفته شماری در ایران از قرنهای پیش از اسلام آغاز یافته بوده لیکن در قرنهای اسلامی رواج آن هرچه بیشتر گردیده و کم کم ترتیب عامی شده است.

۲ - شنبه چه کلمه ایست و چه معنی دارد؟

در عبری که زبان جهود است نام شنبه «شبت» یا «شبات» است ومعنی آن چنانکه نوشته‌اند «آسودن» می باشد. چون آن روز برای کار نکردن و آسودن بوده با این نام خوانده شده. همین کلمه در ارمنی «شابات» گردیده که بمعنی «شنبه» و «هفته» هردو بکار میرود.

درفارسی هم این کلمه را گرفته اند. ولی در فارسی این قاعده از باستان زمان درکار است که در زبانها پیش از حرف باء و حرف کاف نونی بر پاره کلمه‌ها می افزایند(۱) وبهترین مثل او کلمه «تنبا کو» است که «تاباکو» را ازاروپاییان (۲) گرفته «تباکو» گفته‌اندسپس هم نونی پیش از باء افزوده «تنباکو» خوانده اند.

برشبت هم نونی افزوده «شنبت» ساخته‌اند. وشاید زمانهای درازی این کلمه باین شکل بزبانها روان بوده. ولی چون «تاء» های زمان ساسانیان در بسیاری ازکلمه‌ها سپس ذال شده شنبت هم «شنبذ» گردیده

(۱) این نون داستان درازی دارد چنانکه ما آنرا در زمان هخامنشیان هم می یابیم که نام «کبوجی» را کنبوجی کرده. نیز درکلمه سم و دم و مانندآن با همین نون است که سنب و دمب میگردند. از مثلهای کاف هم کلمهای تفنگ وفشنگ است که تفنگ و فشنگ گردیده. نیز کلمه «سکسر» است که «سنگسر» خوانده میشود. شاید در جایی جداگانه از این حرف سخن برانیم.

(۲) گویا نخست از زبان ایتالیاییان این کلمه درایران شنیده شده که شکل ایتالیایی آن رواج گرفته.

چنانکه در برخی جاها هنوزهم «شنبذ»(۱) خوانده میشود. ولی در زبان مردم شهری و در نوشتها « شنبه » شده است . (۲)

کوتاهسخن « شنبه » همان کلمه « شبت » عبری است که جهودان ومسیحیان آن را درایران معروف ساخته‌اند وآن رادرفارسی معنی دیگری جز نام روز خاصی از روزهای هفته بودن نیست .

این تنها در زبان فارسی نیست که کلمه « شبت » عبری معمول گردیده . ترتیب هفته شماری بهر کجا که رفته این نام را همراه خود برده است چنانکه ما آن را در زبانهای روسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی نیز می‌یابیم . (۳) نیزدر عربی نام « السبت » برای شنبه تحریف شده همان کلمه است .

۱- «شنبذ» یا «شنبذه» را در شعر ها نیز می یابیم چنانکه در فرهنگ ناصری شعر پایین را از منوچهری آورده :

بفال نیك و بروز مبارك شنبذ — نبیذ گیر ومده‌روز کارخویش بباد

هموازفرخی ده:

رادی را تو اول و آخری — حری را تو واضم وواحدی

تو بهمه جهان به پیشی و نام — همچو نجمم روز ها شنبذی

(۱) چگونگی افتادن ذال ازآخر این کلمه روشن نیست . میتوان گمان کرد که کسانی تاء شنبت را بکاف تبدیل کرده بوده اند و شنبك میگفته اند سپس کاف تبدیل بهاء یافته .

(۲) در فرانسه گذشته از آنکه در توریت و انجیل کلمه Sabbet بکار میرود خود کلمه Samedi در اصل Sabbati dies بوده بمعنی روز شبت .

درآلمان هم نزدیك باین ترتیب روی داده . درانگلیسی کلمه Sabbath در روسی کلمه Vбота بکار می‌رود. درزبانهای دیگر اروپا نیز درهر یکی شکل دیگری از کلمه «شبت» معمول است .

کتابها

کتاب « حفظ الصحه در دین اسلام »

نام دکتر تومانیانس بر خوانندگان پیمان آشناست . کارهای نیك این مرد ما را بر آن می انگیزد که بارها در پیمان ازو سخن رانده باشیم . نیکی این مرد نه تنها اینست که پس از آموختن طب در اروپا چون بایران بازگشته بیشتر در شهرهای دوردست که طبیب در آنجاها کم و نیاز مردم به طبیب فزون است بطبابت می پردازد . کنون هم در جایی چون چهارمحال اصفهان بنیاد مریضخانه نهاده وانگاه او کتابهایی در تندرستی نوشته و در دسترس خوانندگان گزارده چنانکه نامهای آنها در پیمان برده می شود .

گذشته از اینها ما این برگزیدگی را هم از دکتر تومانیانس سراغ داریم که با آنکه مسیحی زاده است و بادین مسیحی بزرگ گردیده چشم بروشنیهای اسلام باز کرده است و نیکیهای آن دین پاك را در می یابد بهتر از آنکه بسیاری از مسلمانان درمی یابند .

دکتر تومانیانس از آندسته کسانی است که خدا دل های آنان را روشن آفریده که نیکی ها و بدیها را بهتر و زودتر از دیگران در می یابند و هرگز تعصبها و کینه‌ها که میانه مردمان است پای‌بند آنان نکردیده ایشان را از دریافت دریافتنیها باز نمی دارد .

بهترین دلیل این گفته‌های ما کتابی است بنام « حفظ الصحه در دین اسلام » که دکتر تومانیانس تازگی چاپ کرده ودر آن از دستور- های اسلام در زمینه تندرستی و پاکیزگی سخن می راند .

این کتاب نخستین کتابی است که در پارسی در این زمینه نگارش

یافته و خواندن آن بر دو دسته در بایست است : یکی آن مسلمانان که اسلام را جز یکمشت کردارها و گفتارهای بیهوده که خود آنان دارند نمی دانند و تندرستی و تن آسایی و پاکیزگی و اینگونه چیزها از مسلمانی آنان بر کنار است.

دیگری آندسته کسانی که هیاهوی بی دینی که امروز در جهان برخاسته آنان را گیج ساخته و هوش از سرشان ربوده و از پیغمبران و آیینهای آنان جز اندک آگاهی ندارند.

کوشش بیشتر دکتر توماتیانس در این کتاب بر سر دو چیز است : یکی آنکه اسلام به تندرستی و پاکیزگی ارج بسیاری نهاده و اینست که یکرشته احکام و دستورها در این باره از پیغمبر اسلام درآمده. دیگری آنکه پیغمبر از بودن میکروب و اینکه دردها و بیماریها از جانب آن جانورهای ذره بینی می باشد آگاهی داشته و در گفته‌های خود عبارتهایی را برای فهمانیدن این موضوع باندازه فهم مردم آنزمان قید فرموده.

این دو مطلب هر دو مهم و سودمند است. و آنچه ما بر گفتهای دکتر می افزاییم اینست که هر پیغمبری پس از رهنمایی مردم در زمینه دین و رهانیدن ایشان از بت پرستی و گمراهی کار بزرگ دیگر او بنیاد آیین زندگی و قانونگزاریست که جهان را بسامان درآورده برای جهانیان بنیاد آسایش و خرسندی کنند. در دیگر کارها آن اندازه دخالت می نماید که با آیین زندگی و با آسایش و خرسندی مردم ارتباط دارد.

در زمینه پزشکی و تندرستی نیز وظیفه پیغمبر راه نمودن مردم به تندرستی و پاکیزگی است که اهمیت آنها را باز نموده و در احکام و دستورهای خود نیز رعایت آن دو موضوع را بنماید.

ولی پیغمبر اسلام چون در زمان او علم طب را پیشرفتی که می باید بود و مردم از شناختن دردها و درمانها درمانده بودند آن بزرگوار بیش از آنکه وظیفه پیغمبری او بوده در این زمینه بمردم راهنمایی فرموده . بعبارت دیگر گذشته از آنکه ارج و بهای علم طب را باز نموده و مردم را بنگهداری تندرستی خود واداشته ودرهمه احکامهای خود سود و زیان تن‌ها را نیز رعایت فرموده باین کارها بسنده نکرده یکرشته دستورهای طبی نیز داده و یکرشته مطالبی که در زمینه تندرستی و بهبودی سخت گرانبهاست ومردم آنزمان نمی دانسته‌اند بر زبان رانده است .

شگفت هم نیست که گفتهای آن بزرگوار با ترتیب میکروب شناسی امروزی درست درآید . چه پیغمبران بر گزیده خدایند ومیدانند آنچه را که دیگران نمیدانند و در می یابند آنچه را که دیگران در نمی یابند .

آن کسیکه ازمیان ملیونها وصدملیونها وهزار ملیونها مردم تنها اوست که نیك و بد جهان را می شناسد و تنها اوست که راه رستگاری را می داند و مردم را بآنجا راه می نماید هم او می تواند دردها و درمانها را بدانسان که هست بداند و بشناسد و بدانسان که هست بستاید و باز نماید . و اورا این نیاز نیست که نام میکروب را برده بمردم درس میکروبشناسی بدهد . چه او درپی نتیجه است و جز برای نتیجه نمی کوشد . و برای این منظور نام بردن از میکروب نیاز نخواهد بود .

کوتاه سخن : کتاب دکتر تومانیانس چه از دیده دینداری و مسلمانی و چه از دیده شناختن راههای تندرستی کتاب سودمندی است و ماخواندن آن را بهمه مسلمانان و ایرانیان سفارش می نماییم .

پیمان

پیمان

[illegible]

مرگ دکتر هوشی

[illegible]

سال ۱۳۱۲ در روزهای آخر خود [illegible] کامل کرد. روز ۲۵ اسفند دکتر هوشی [illegible] آن دوست مهربان گرامی ما [illegible] آن مرد با کمال نیکوکاری بدرود زندگانی گفت [illegible]

این مرد همه نیکی بود و نیکی از کسی دریغ نمیداشت. کسانی که او را از نزدیک میشناختند میدانند که او چه‌سان نیکی [illegible] و چه رفتار نیکی با مردم میکرد، چگونه هر کسی را [illegible] میخواست. نه تنها در طبابت که پیشه خود داشت و آن را دستاویز نیکی [illegible] و دستگیری از بینوایان ساخته بود [illegible] و آرزوهای خود [illegible] بدست آوردن دلها را شیوه خود داشت [illegible] کسی جز نیکی و مهربانی از او [illegible]

نیکی او را این دلیل بس که چون در گذشت دیده‌های بسیار گریستند که کمتر گریسته بودند [illegible] که کمتر داغدار شده‌اند.

ای جوان [illegible] دوستانت را دل‌شکسته و اندوهگین گزاردی ولی خودت [illegible] خواهی بود [illegible] همه نیکی بودی [illegible] آن جهان همه شادی خواهی داشت [illegible]

آن تو بودی که [illegible] این جهان [illegible] هر کسی [illegible] یافته همیشه آسوده خواهی بود [illegible]

کسروی

[illegible]

برای دلجوئی از دوستان

با آنکه در شماره یکم آشکار نوشتیم که ما مقاله از بیرون نمی پذیریم مگر کسانی خرده بر گفتهای ما داشته باشند و منصفانه بنویسند یا چیزی در تکمیل یکی از گفتهای ما بنگارند یا در موضوعهایی که برای شرکت خوانندگان عنوان میکنیم شرکت نمایند سپس هم بارها این موضوع را گوشزد نمودیم باز پیاپی مقاله نزد ما فرستاده میشود کسانی هم شعرهایی سروده از ما خواهش چاپ آنها را مینمایند. شگفت تر آنکه پاره دوستان ما از اینکه مقاله یا شعر ایشان در پیمان چاپ نمیشود از ما رنجیده گله مند میشوند.

ما برای آنکه این گله ها پیش نیاید از گام نخست مقصود خود را اعلام کردیم کنون هم برای آنکه دوستان ما علت قضیه را دانسته ما را در این باره معذور دارند و از آزردگی بیرون آیند علت موضوع را شرح میدهیم

نخست باید دانست که پیمان برای دنبال کردن یک راهی است از اینجا ما باید جز در پیرامون آن راه سخن نرانیم ولی اگر مقاله از بیرون بپذیریم ناگزیر رشته سخن از دست رفته از آن راه خود یکبار خواهیم افتاد.

دوم باید دانست که کلمه ها و عبارتهایی که امروز معمول است و نگارندگان پایهٔ سخن خود را بر روی آنها میگزارند از تمدن، هیئت اجتماعیه، اصول اجتماع، ترقی، تربیت و مانند اینها ما تا کنون هرچه

اندیشیده ایم معنای درستی برای این کلمه ها و عبارتها پیدا نکرده ایم و می بینیم که نویسندگان هم معنی آنهارا نافهمیده بکار میبرند.

بهرحال ما از این عبارتها سخت بیزاریم و این علت دیگری برای نپذیرفتن مقاله از بیرون است.

سوم باید دانست که ما میخواهیم مطالبی که تا کنون بارها گفته شده و معروفست دوباره تکرار ننمائیم. همچنین میخواهیم هر مطلبی را بسیار ساده و روشن بنگاریم و هرگز پای بند اصطلاحات و عبارات فنی نباشیم. ولی مقالهایی که میرسد کمتر یکی دارای این شرایط است.

اینست عذرهای ما در نپذیرفتن مقاله از دیگران. با اینحال ما بیکبارگی دست نویسندگان را از پیمان دور نساخته ایم. گذشته از آنکه حق خرده گیری بهمه کس داده ایم عنوانهایی نیز برای شرکت خوانندگان می نمائیم. وانگاه چنانکه اعلان کرده ایم هر گونه مقاله را در زمینه تندرستی از طباء پذیرفته چاپ می کنیم. گذشته از همه اینها بخش دوم مجله را یکجا آزاد گزارده ایم که هر مقاله سودمندی برسد چاپ میکنیم.

پس از همه اینها اگر کسی یک مطلب سودمند نوینی دارد که میخواهد در پیمان چاپ شود باز ما مانع ازنشر مقاله او نخواهیم بود. چیزی که هست مقالهایی که تا کنون رسیده همه اینها مطالبی است که بار ها گفته شده و اینست که ما از چاپ آنها خودداری کرده ایم.

در باره شعر هم دوباره تکرار می نمائیم که ما هر شعری را چاپ نمی کنیم. اگر کسانی مطالب مارا نظم نمایند یا نظیر آن مطالب را سرایند می توانیم شعر آنهارا چاپ کنیم وگرنه ناگزیر از چاپ نکردن خواهیم بود.

پیمان

من از خان و میرزا بیزارم

(در پیش و پس نامها تاریخ درخواست منظور می شود)

سید ابراهیم نوشین	تهران
سید احمد کسروی	»
سلیم ایزدی	»
علی آقا علیزاده	رشت
سید محمد پیامی	تهران
شاهزاده امیر خسرو دارابی	زنجان
احمد نویم	تبریز
سید هاشم کسروی	»
فتح الدین فتاحی	تهران
سیدغلامرضای سعیدی	بیرجند
سید معصوم کاشانی	اردبیل
سیدحسن جوایجی	»
محسن مجتهد زاده	»
عزیز واهب زاده	
سید حمدالله سیدمحقق	»
علی اکبر نژادپژوه	ابرقو
آقا بالا علی زاده	رشت
آقای ذبیح الله ناصح	بیرجند
هوشنگ صفی نیا	تهران
پرویز صفی نیا	»
محمد باقر نیری	سمنان

آقای ایزدی یاد آوری کرده‌اند که از سال ۱۳۰۲ از خان و میرزا بیزارند و در روزنامه میهن اعلان کرده‌اند.

***

تا خان خود هیچ از این پس کردم — وز بردن نام میرزا بیزارم

از پیش و پس نام من این بردارید — گر یاد دو ناکس نکنید آزارم

سمنان — نیری